

به امر ابن امین

چکامه‌یی که نگفتند شاعران به از این که می‌کنند مهان امتحان همیشه کهین سزاست از پدران امر بر بنات و بنین چنان که علت اقبال غرب و ژاپن و چین ز چیست مشرق، مخروبه از یسار و یمین چراست شرق گرفتار و مفلس و مسکین چرا سیاست مغرب در آسیاست عجین چه گویمت که چرا آن و این، چنان و چنین نیاز نیست که بنمایم آفتاب مبین که نفت ایران با نفع اجنبی‌ست قرین به زیر منت او این جماعت‌اند رهین که ای انوشه‌روان خیز و حالت ما بین بهین ملک جهان بودمان به زیر نگین به باد رفت چرا آن شکوه دولت و دین به‌جای نیست دگر سنتی بدان آیین به‌پای خیز و به غرش درآ چو شیر عرین به یاد آر چنان عزت و جلال و یقین به‌دور باش ز تقلیده‌های زهراکین نه شاعری که سراید چو من سرود متین شود خرابه‌ی اجدادی‌ام بهشت برین ز حق و بندگی و طاعتیم دور چنین بود ز مادر میهن دل و روان خونین به خاک پاک وطن هم چو من بسای جبین نه مانده‌ایم به مشرق‌زمین خویش ضمین خزائن تو به زیر زمین چراست دفین تو مادر وطنی زار و دل‌فکار حزین به بام چرخ ز گلبانگ من فتاد طنین همیشه تا که روان هر کجاست ماء معین کنم به دشمن مام وطن ز دل نفرین که این چکامه سرودم به امر ابن امین

به یادگار سرودم به امر ابن‌امین به اقتراح، پدر، از پسر قصیدت خواست به امر ابن‌امین گویم این چکامه، بلی ز من دلایل ادبار شرق خواست به نظم ز چیست مغرب، آباد گشته؟ از چپ و راست رسیده غرب به آزادی و به آبادی غریبه از چه بر آفاق شرق مستولی‌ست بدو بگفتم کای سرور! ای پدر! ای پیر! چه گویمت که دلیل تأخر ما چیست زمام کشور ما دست اجنبی، زان است از آن که نفت وطن رایگان برد دشمن صبا ز ما به مدائن رسان پیام و بگوی به دولت تو و پرویز و اردشیر و قباد کجاست آن همه جاه و جلال و دانش و داد حیا و عفت و اخلاق و معرفت رفته است نشسته‌یی ز چه چون شیر پای در زنجیر به یاد آر فتوحات دولت ساسان بکوش تا که نصیبی ببری ز آزادی نه نادری‌ست که از حق ما دفاع کند نه رهبری‌ست مدبر که با کفایت او ز علم و صنعت و دانش فتاده دور چنان هم از سبک‌سری سفلگان نودولت دفاع کن ز حریم مقدس میهن نه علم و صنعت غرب است در زمانه، ضمان مدائن ای که تویی یادگار عزت ما از آن که نیست تو را مردمان دانایی بدین قصیده که گفتم به بیست سالگی‌ام همیشه تا سخن خوب سهل ممتنع است کنم به خادم میهن دعا به سر و علن به‌جان ابن‌امین کن «امین» دعا شب و روز